

اوضاع امنیتی و انتظامی ایران در عهد امویان

جواد هروی¹

تاریخ دریافت: 1398/01/28
تاریخ پذیرش: 1398/02/31

از صفحه 51 تا 68

فصلنامه علمی - ترویجی مطالعات تاریخ انتظامی
سال ششم، شماره بیستم، بهار 1398

چکیده

ظلم ساسانیان بر مردم ولایات ایران، اسباب فروپاشی ایشان را رقم زد. چنان‌که چون تندباد تهاجم اعراب نومسلمان وزیدن گرفت، چندان طاقتی بر آل ساسان نماند و حیات سیاسی خود را به‌زودی از کف دادند؛ اما طلوع فجر اسلام بر ولایات ایران نیز، به‌رغم حلاوت نخستین، با سخت‌گیری‌های ناباورانه خلفای اموی همراه شد. به گواهی منابع تاریخی، بعد از شهادت امام علی (ع) در سال 41 هجری، چون ساختارهای خلافت، به شالوده‌های خشک و بی‌مغز سلطنت آلوده شد، حاکمانی بر اریکه زمام‌داری مناطق مختلف سرزمین ایران تکیه زدند که به‌جز مطامع فردی و منافع قومی، مقصود دیگری در نظر نداشتند. عملکرد والیان خلافت اموی در بلاد بسیاری همچون ایران، رهاوردی جز ناامنی، استبداد، ظلم و جور در تاریخ این سرزمین نبود. مقاله حاضر با روش توصیفی و تحلیلی، رویکردی مختصر و مستند از خلال اوراق تاریخ بر این مدخل ارائه می‌دهد. نتایج تحقیق حاکی از آن است که امویان که گرفتار روحیه نژادپرستانه شده بودند، در یک فرآیند وسیع و روزافزون، چیزی جز محرومیت ایرانیان از حقوق انسانی، اجتماعی و در نتیجه سقوط دولت خویش، دستاوردی نداشتند. اینها تمهیدات نامبارکی بود تا عدالت، قربانی بی‌عدالتی و ظلمت جایگزین روشنی شود.

کلید واژه‌ها

ایران، امویان، خشونت، تبعیض، تفاخر، امنیت.

1- استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد علوم و تحقیقات تهران: Mr.javadheravi@gmail.com

مقدمه

ایرانیان رهیده از رقیت حاکمان ساسانی، مترصد پی‌ریزی شالوده‌ای عادلانه از سوی نومسلمانان فاتح، فارغ از مصائب و آلام اجتماعی و به‌قصد کسب عدالت و امنیت همه‌جانبه بودند. در عصر خلفای راشدین، ایران، مصر و شام به فتح اعراب نومسلمان درآمد و زمینه‌های توسعه گسترده امکان‌پذیر شد. اعراب نومسلمان در این روزگار هنوز گرفتار قدرت، سلطنت و تعصب نژادی نشده بودند و خلیفه برای خود تشکیلاتی نداشت و تجملاتی فراهم نساخته بود؛ اما به‌تدریج طبقه‌ای از اشراف و نجبای اسلامی پیدا شدند که در ابتدا بیش از هر جای دیگر، در درون جامعه عربی اسباب تنش را فراهم نموده و به جنگ‌های داخلی مبادرت ورزیدند. لیکن اسلام منادی صلح و برابری و عدالت بود و به همین سبب از منظر ایرانیان مکتبی قابل‌قبول و مبتنی بر منطق و حکمت بشمار می‌آمد. به همین جهت نیز از سوی آحاد مردم ایران مورد پذیرش قرار گرفت. لیکن رویکرد مغایر با شعائر آغازین و حتی رویه خلفای راشدین، ناخرسندی و مقاومت و سپس مخالفت‌های گسترده و نهایتاً اشاعه دعوت «الرضا من آل محمد (ص)» را فراهم آورد. اگرچه قسمت اعظم مردم ایران به رضایت تن به قبول اسلام دادند، لیکن پاره‌ای نیز بر مذاهب توحیدی خویش ماندند و دسته‌ای نیز با عدم قبول اسلام و دیگر ادیان توحیدی، جلای وطن نموده و رهسپار دیگر مناطق بیرون از بلاد اسلامی شدند. هرچند ایرانیان نومسلمان نیز برخی به طمع جاه و قدرت و اندکی نیز به تهدید اسلام آوردند، اما پذیرش اسلام در مجموع با استقبال گسترده در طی چندین دهه صورت پذیرفت. حال انتظار ایرانیان آن بود تا حاکمان خلافت اموی نه‌تنها پیام‌آور صلح و دوستی ملت‌ها و اقوام، بلکه فرمانروایان شایسته بر سیره پیامبر اسلام (ص) باشند. تاریخ گواهی می‌دهد که امویان بر مسیر اسلام ناب حرکت ننموده و حتی دچار تبعیض و کینه‌توزی قومی گردیدند. روایات عدیده تاریخی حاکی از فقدان امنیت‌بخشی والیان اموی در سرزمین‌های وسیع اسلامی می‌کند. ایرانیان نیز از این مقوله بیرون نمانده و در معرض تبعیضات ناروا و گاه غیرانسانی نیز قرار می‌گرفتند. به‌ویژه آنکه ایران حذفاصل سرزمین‌ها و بلاد عرب و سرزمین‌های کفر واقع بود و این خود موجب حساسیت مفرط حاکمان و والیان اموی می‌گشت. از دیگر سوی ایرانیان نیز خواستار حاکمیتی سالم و مبتنی بر مساوات و برابری در میان همه جماعات بودند. لیکن در مقام عمل این

خواسته میسر نشد. از این رو بود که تاریخ ایران و اسلام شاهد خیزش نهضت‌هایی در راستای مقابله با این رویکرد همانند نهضت شعوبیه بودند. لذا تبیین اوضاع امنیتی و انتظامی ایران حائز اهمیت چندانی در بررسی تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران دارد. شواهد بسیار اوضاع فوق را تصدیق می‌کنند که در ادامه بدان پرداخته می‌شود. برای بسیاری از محققان اهمیت دارد که بدانند در فترت میان سقوط ساسانیان تا پیدایی خلافت عباسیان و سپس تشکیل دولت‌های مستقل ایرانی، اوضاع ولایات ایران از چگونه امنیت و ثبات لازمه برخوردار بوده است؟ و چه عواملی موجب پدیدار شدن و ظهور قیام‌ها و نهضت‌های عدیده در این سرزمین‌ها در قرن دوم هجری شده است. بر این اساس آگاهی بر فقدان نظم در ولایات ایران پس از تثبیت خلافت امویان، مایه آن خواهد بود تا بدانیم که این چنین شرایطی موجب بروز قیام‌ها و نهضت‌های گسترده در تاریخ ایران بعد از اسلام گردیده است و بی‌اطلاعی از این امور موجب نقص مطالعات در این عرصه خواهد شد. از این رو مقاله حاضر درصدد تبیین احوال خلافت امویان در حاکمیت بر ولایات ایران در قرن اول و نیمه نخست قرن دوم هجری برآمده است. به عبارتی دیگر به پاسخ این مسئله برخاسته است که چگونه شرایط حادث شده بر خفقان والیان اموی در طی حدود یک قرن، موجبات ظهور و خیزش مخالفت‌ها و مقاومت‌های گسترده در اطراف و اکناف ایران در قرن دوم هجری گردید.

پیشینه پژوهش

پیرامون احوال ولایات ایران در قرن اول و دوم هجری، کم‌وبیش مطالعات درخور صورت پذیرفته است. لیکن سیمای ولایات در این تحقیقات مبتنی بر جانب‌داری یا نکوهش از مردم ایران یا همان موالی است یا حاکمان اموی. برخی مطالعات در سال‌های اخیر به گونه‌ای احساسی به تبیین وقایع این دوره پرداخته‌اند و بدان عنوان دو قرن سکوت بخشیده‌اند (زرین کوب، 1356: 47). پاره‌ای پا را فراتر از این نهاده و از آن به دو قرن شورش یاد نموده‌اند (شریعتی، 1369: 50 و 163) و بعضی از آن به عصر زرین تاریخ ایران یاد کرده‌اند (فرای، 1363: 84). روزشمار تاریخ ایران خود گواه روشنی بر حاکمیت یک قرن حکومت امویان بر ولایات گسترده من جمله سرزمین ایران است (هروی، 1392: 16-76؛ سرخوش کرتیس، 1393: 21). لذا برکنار از پژوهش‌های صورت

پذیرفته در این باره، در تحقیق حاضر تلاش شده است تا با اجتناب از جانب‌داری یا سرزنش حکام اموی، به تحلیل منطقی فقط اوضاع مزبور پرداخته شود؛ بنابراین از اکثر تحقیقات انجام یافته در این زمینه نیز سود جسته شده است.

در پژوهش حاضر سعی شده است تا با تشریح توصیفی حوادث و رخداد‌های سیاسی و نظامی در ولایات ایران، به‌ویژه نحوه عملکرد والیان اموی بر گروه‌های مختلف اجتماعی، به‌گونه‌ای مستند و با تمسک بر منابع دست اول تاریخی و همچنین تحقیقات محققان اخیر، به تحلیل این رخدادها به دور از هرگونه غرض‌ورزی پرداخته و احوال اجتماعی تحت تأثیر حاکمیت سیاسی به تصویر کشیده شود. البته در این تحقیق تلاش گردیده است تا با استناد دقیق بر منابع اصلی این دوره از تاریخ، علت‌یابی لازم بر تحولات آینده ولایات ایران به‌ویژه ولایات شرقی صورت پذیرد؛ بنابراین شیوه و روش تحقیق در تحقیق حاضر توصیفی تحلیلی خواهد بود.

1. اوضاع ایران در دوران خلفای راشدین و امویان

پس از شهادت امام علی (ع) و با ظهور کشمکش‌های عدیده با مخالفان اصلاحات داخلی، به یک‌باره نظام سلطنت مجدداً در تاریخ اسلام و ایران هویدا گشت. لذا شهادت ایشان پایان عصر سادگی و بی‌پیرایگی اسلامی بود و عصر خلافت راشدین نیز پایان گرفت (حسین، 1346: 194 و 217؛ لمبتون، 1362: 61؛ هروی، 1382: 45؛ زرین‌کوب، 1362: 114؛ ممتحن، 1381: 2). اعراب از این زمان به بعد دچار یک دگرگونی بنیادین در شالوده‌های فکری، سیاسی و اجتماعی شدند و نژادپرستی و تعصب مفرط قومی عرب بر هر چیز دیگر رجحان گرفت. به‌ویژه ملل مغلوبه‌ای چون ایرانیان از حقوق مسلم و انسانی خود نیز محروم شدند و امنیت و آزادی و نظم در میان ملل مغلوبه، متکی بر خواست و اراده امیران در ولایات تابع خلیفه اموی شد. در میان ملل مغلوبه، ایرانیان که دارای پیشینه‌ای درازنای در بستر تاریخ فرهنگ و تمدن جهان بودند، از منظر قومیت فاتح عرب، محکوم و مغلوب شدند و ارزش و جاهت آنان مبتنی بر ارزش و منزلتی گشت که اعراب متعصب بدان‌ها می‌دادند. پس همان‌گونه که حقوق اجتماعی از کف رفت، انتظام و امنیت نیز کمرنگ و نارسا شد. بنابراین نحوه برخورد حاکمان مسلمان، با آغاز خلافت اموی کاملاً دچار دگرگونی شد و ایرانیان شیوه‌های زمامداری اعراب را بر خود نمی‌توانستند هضم

کنند. معاویه مؤسس سلسله اموی چون بر تخت سلطنت امویان تکیه زد، بدعت‌های بسیاری را جایگزین سنت‌ها ساخت. شیوه‌های تازه‌ای از سیاست کارگزاران اموی مبتنی بر بی‌عدالتی و ستمگری به‌ویژه نسبت به اقوام غیرعرب در پیش گرفته شد. برخی از مورخان، شیوع ظلم و ستم و غوطه‌ور شدن امویان در تجملات دنیوی و خوش‌گذرانی‌ها را از مظاهر عصر امویان پس از استقرار خلافت معاویه دانسته‌اند (یعقوبی، 1362 ج 2/222؛ مسعودی، 1365: 169/2؛ ابن طقطقی، 1367: 85؛ حتی، 1366: 256؛ ممتحن، 1381: 4-11). در واقع مهم‌ترین نکته در این میان، بی‌عدالتی توأم با فقدان امنیت اجتماعی امویان نسبت به اقوام غیرعرب همچون ایرانیان بود. کج‌روی‌ها، تبعیضات، فساد و انحرافات امویان از دین و مظاهر انسانی و اسلامی تا به‌جایی رسید که بسیاری از نویسندگان بر این نکته اذعان دارند (یعقوبی، 1362: 213\2؛ حتی، 1366: 292؛ زرین‌کوب، 1363: 352؛ پطروشفسکی، 1363: 54).

یک نکته جالب در عصر امویان، امساک ایشان از به‌کارگیری ایرانیان بود. این برخورد ناشی از احساس برتری اعراب نسبت به ایرانیان برخاسته بود. چنان‌که در اوایل حکومت اموی، عربی که با البسه ایرانی ظاهر شده بود، به مجازات محکوم گردید (اشپولر، 1364: 42-43/2). گاه این تفاخر نژادی به حدی بود که حتی در صورت عدم پرداخت خراج، گردن زده می‌شدند. چنان‌که چند نفر از اهالی اصفهان را به سبب عدم پرداخت خراج و مالیات گردن زدند (زرین‌کوب، 1363: 36 / 2). اساساً از دیدگاه معاویه، سرزمین‌های فتح‌شده‌ای من جمله ایران، طعمه‌هایی تلقی می‌شدند که خلیفه اختیار کامل بر سرنوشت آنان داشت. از آن جهت از استمالت افراد و یا دلجویی مخالفان و یا تهدید و ارباب مغلوبان سود می‌جست. چنانکه خراسان را جهت رضایت‌مندی سعید بن عثمان (پسر خلیفه عثمان) به او داد تا مخالفت او را از میان بردارد و چنین نیز شد (طبری، 1369: 2869/7؛ یعقوبی، 1381: 60؛ مقدسی، 1372: 899/46؛ ابن اثیر، 1376: 2148/5).

بنابراین ایرانیان وضعیت خود را به‌مراتب اسفناک‌تر از گذشته باستانی خود می‌دیدند. چنان‌که اگر در عصر ساسانیان، حاکمان خودی نسبت به آنان ظلمی روا می‌داشتند، اکنون قومیت بیگانه در حق آنان ظلم روا می‌دارند. این موضوع زمانی بیشتر تشدید شد که شاهد مهاجرت گسترده قبایل عرب به ولایات ایران می‌باشیم (علی، 1387: 53). ایرانیان برای دستیابی به عدالت، آزادی و حقوق اجتماعی خود در

بستر امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همراهی با ساسانیان نکرده و استقبال از اعراب مسلمان کرده بودند. لیکن اکنون نتیجه‌ای متفاوت از مقصود خویش مشاهده می‌نمودند. در این زمان در شام مرکز خلافت اموی، همان جبروت توأم با تبعیضی را می‌دیدند که چیزی جز خاطرات تلخ گذشته خویش نبود. امویان ملل مغلوبه را مردمانی پست و ذلیل می‌شمردند که تکلیفی جز خواری بر آنان نمی‌باید رقم می‌خورد. ابن‌خلدون در مذمت چنین اخلاقی، اعراب را مذموم برمی‌شمارد و این تفاخر ناصحیح را بازگشت به عصر جاهلیت و غفلت از عصر ایمان می‌داند (ابن‌خلدون، 1369: 412/1). اساساً ابن‌خلدون به‌رغم جانب‌دار بودن امویان، اذعان می‌کند که هر کجا اعراب فاتح گام نهادند، آنجا را مبدل به شوره‌زار کردند و تمدن را از میان بردند (همان‌جا، 288/1). این‌چنین برداشتی از تاریخ ایران و اسلام را در قرن اول هجری می‌توان تا اندازه بسیار با مصادیق بارز تاریخی آن هم‌خوان دید. این دیدگاه با برداشت برخی از محققان ایرانی نیز مطابقت دارد. چنانکه برخی عصر حاکمیت اموی را در ایران عهد بدبختی و انتظار ایرانیان دانسته‌اند (صدیقی، 1372: 64؛ زرین‌کوب (و دیگران)، 1363: 35؛ محمدی اشتهاردی، 1371: 202؛ زرین‌کوب، 1362: 117؛ ممتحن، 1368: 145). هرچند به این قطعیت نیز نمی‌توان درباره تمامی خلفای اموی و عاملان آن‌ها سخن گفت، آن‌گونه که دوران دوساله خلافت عمرابن عبدالعزیز از این قضیه کاملاً مستثنی است. در عهد خلافت عمر دوم، آسایش و عدالت در شهرهای ایران سایه‌گستر شد. او به حاکم خراسان چنین نوشت که هر که نماز می‌خواند، جزیه را از او بردار. جرّاح بن عبدالله چنین کرد و جمع بسیاری به اسلام روی آوردند. پس عده‌ای به جراح ابن عبدالله گفتند که ظاهراً این نومسلمانان ختنه نکرده‌اند. جراح چون این دریافت را برای عمر ابن عبدالعزیز نوشت و فرستاد، خلیفه بدو چنین پاسخ داد: خدا محمد (ص) را برای دعوت فرستاد نه برای ختنه کردن! پس جراح حاکم خراسان را عزل نمود (یعقوبی، 1381: 63؛ طبری، 1369: 3958/9؛ ابن‌اثیر، 1376: 2875/7).

سیاست خشونت‌آمیز والیان اموی پس از درگذشت عمر دوم مجدداً ادامه یافت. زمامداران بعدی تلاش بسیاری را برای جبران مافات و پر کردن کسر بودجه گذشته کردند. به‌این‌ترتیب شیوه جاری عملکرد خلفای اموی و کارگزارانشان نسبت به ولایات ایرانی مبتنی بر پیاده کردن اصولی بود که بتوان از آن مالیات و خراج بیشتری کسب

نمود نه اینکه امنیت بیشتری را تسری داد. جالب اینجاست که نخستین رهاورد این شیوه‌های حکومتی، سلب امنیت و خدشه‌دار نمودن نظم اجتماعی بود. به عبارتی دیگر، مشی زمامداران اموی هیچ‌گاه برطرف نمودن مشکلات اجتماعی و نارسائی‌های آرام‌بخش نبود، بلکه در وهله اول هدف اساسی از سیاست‌های ایشان، کنترل سیاسی و نظامی بر ولایات مختلف ایران و برداشت مالیات‌های مستمر و مداوم بود. مسلماً اگر چنین شیوه‌هایی اعمال می‌گردید به تدریج زمینه‌های ناخرسندی و نارضایتی مردم را نیز سبب‌ساز می‌شد. لیکن امویان هیچ‌گاه به دنبال نتایج اعمال و کردار خویش نبودند. به همین دلیل نیز بود که پیامد عصر کوتاه امویان چیزی جز سختی و بدبختی و انتظار به قدرت نشستن دولتی دیگر نبود. مثلاً هنگامی که «قتیبۀ بن مسلم باهلی» در سال 94 هجری، مسجد جامعی بر بتخانه شهر بخارا بنیان نهاد، به مردم فرمان داد تا هر آدینه در آن نماز بخوانند. لذا هرکسی که در آدینه بدان جمع درآید دو درهم دهند. پس درویشان و مستمندان بدان رغبت نمودند، لیکن توانگران از آن سرباز زدند. حتی در همان‌جا نیز اهل بخارا برای نخستین بار در نماز، قرآن را به پارسی خواندند، زیرا که عربی نمی‌دانستند (نرشخی، 1363: 67).

2. خراسان در عهد امویان

چون قتیبه از سوی حجاج بن یوسف ثقفی به ولایت‌داری خراسان منصوب شد، در سال 86 هجری بدین ناحیه درآمد و بنای جور و ستم و پیمان‌شکنی را گذارد. تعدی به صاحبان ادیان و خرابی معابد و سوختن آثار ادیان و اجبار مردم به قبول اسلام از جمله عملکردهای وی بود. ابوریحان بیرونی در توصیف کارهای این والی در خوارزم اذعان می‌دارد که او نویسندگان و هیربدان خوارزم را از دم تیغ شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه آتش کرد و از آن موقع خوارزمیان اُمی و بی‌سواد ماندند (بیرونی، 1363: 75؛ طبری، 1369: 3852/9؛ ابن اثیر، 1376: 2799/6). پیرامون رفتار او با مردم بخارا آورده‌اند که چون سه بار اسلام را ارتداد ورزیدند، برای نوبت چهارم که به‌زور وارد بخارا گردید، بسیاری را کشت و مابقی را اسیر کرد (نرشخی، 1363: 65؛ دینوری، 1368: 370؛ طبری، 1369: 3822/9؛ مقدسی، 1372: 923/6-4؛ ابن اثیر، 1376: 2772/6). قتیبه ابن مسلم باهلی چون حاکمش بر شهر

بیکند را که قصد تعدی و تجاوز به دو دختر از نوامیس آن شهر را داشت و از پدر ایشان با خنجر مورد جراحت واقع گردید، فرمان قتل عام در شهر بیکند را صادر کرد (بلادری، 1367: 585؛ یعقوبی، 1381: 57؛ اسحاق منجم، 1370: 88؛ نرشخی، 1363: 61؛ طبری، 1369: 3810/9؛ مقدسی، 1372: 4-923/6؛ ابن اثیر، 1376: 2753/6). بسیاری از مردم را به اسارت بردند. تعداد این اسیران به حدی بود که شهر را خالی از سکنه نمود. بدین ترتیب شیوه‌ای از اجحاف و ستم را که در عملکرد کارگزاران اموی در ولایات از ابتدای خلافت ملاحظه می‌شود، در پایان قرن اول هجری به اوج خود می‌رسد. در عصر خلافت علی (ع) نیز چون اخباری رسید که گروهی از یاران معاویه به بلادی از غرب ایران تجاوز نموده‌اند و به تجاوز و غارت شهر انبار پرداخته‌اند، بدان‌ها پرخاش نمود. خاصه آنکه در سخن ایشان تعدی به زن غیرمسلمان و اینکه از پای آن زن خلخال و از گردنش گردنبند را درآورده‌اند، رفته بود. ایشان به صراحت اعلام می‌دارد که اگر کسی از اندوه این حادثه بمیرد، نه تنها در نظر من قابل سرزنش نیست بلکه سزاوار نیز هست (دینوری، 1368: 258؛ نهج البلاغه، خطبه 28: 27).

رویکرد امویان در خراسان در مجاورت مهاجران عرب با ایرانیان، خاصه در ولایاتی چون خراسان و سیستان، بر همین اساس نیز بود که اسباب بی‌نظمی و ناامنی هر چه بیشتر را نیز فراهم می‌نمود (زرین کوب، 1363: 371). چنین حاکمیتی به تدریج زمینه‌های ناامنی و سلب امنیت را فراهم می‌ساخت.

در حوادث سال 30 هجری آمده است که عبدالله بن عامر والی بصره چون شنید که مردم اصطخر عهد شکسته‌اند و عامل او را کشته‌اند، سوگند خورد که چندان از مردم این ولایت بکشد که از آن خون جاری شود. پس چون مجدداً شهر اصطخر را فتح کرد، حصار آن را فروگرفت و بست تا خون مردم را مباح گردانید و چندان که می‌کشتند خون به راه نمی‌افتاد. لذا آب گرم بر خون ریختند تا آب جریان یافت. تعداد کشتگان این واقعه را فزون بر چهل هزار نفر روایت کرده‌اند (ابن بلخی، 1363: 116). همین واقعه را نسبت به یزیدبن مهلب در طبرستان و گرگان نیز ذکر نموده‌اند. وی چون از جنگ با مخالفان برگشت و به گرگان رسید سوگند خورده بود که آسیاب به خون مخالفان بچرخاند. پس چون به گرگان دست یافت، بسیاری از مردمان اعم از رؤسا و اتباع و مرزبانان ایشان را دستگیر و مجتمع ساخت و همه را فرمان داد تا گردن زدند. لیکن

خون جاری نمی‌شد. تا اینکه به وی گفتند تا آب در جوی خون ببندد. چنین کردند تا آب به آسیاب روان گردید و توانستند آرد تهیه کنند و یزید بن مهلب از آن آرد نان تهیه و بخورد تا قسم وی راست درآمد (ابن اسفندیار، 1366: 164؛ طبری، 1369: 3932/9؛ مقدسی، 1372: 4-926/6؛ ابن اثیر، 1376: 2854/7).

در چنین فضایی که حاکمان اموی با چنین شدت عملی نسبت به مردمانی که فقط در دین و پذیرش آن اکراه می‌ورزند چنین برخوردی می‌کنند، نمی‌توان نشانه‌ای از آرامش و امنیت همگانی را سایه‌گستر دید. لذا عصر کسانی چون حجاج بن یوسف که بیست سال به طول انجامید را مملو از سکوت و وحشت می‌دانند که وی تشنه خون بوده و در کشتن مخالفان مبالغه بسیار انجام می‌داد (زرین‌کوب، 1363: 359؛ طقوش، 1380: 92؛ هاوتینگ، 1386: 81-87). البته مظالم کارگزارانی چون حجاج نیز آشوب‌های عظیمی را پدید آورد. قیام عبدالرحمن بن اشعث در سال 81 هجری در سیستان نمونه چنین مخالفتی است. وی که بر ضد بیداد و ستم حجاج شورید، مدعی بود که حجاج خون‌های بسیاری را ریخته و ظلم‌های بسیاری انجام داده است. همین قضیه اسباب درگیری‌ها و مجادلات بسیاری را که منجر به ناامنی و تشنج در منطقه سیستان شد را سبب‌ساز گردید (تاریخ سیستان، 1366: 118؛ مسعودی، 1365: 135/2؛ مسعودی، 1365: التنبیه و الاشراف: 294؛ دینوری، 1368: 360؛ مقدسی، 1372: 6-921/4؛ ممتحن، 1381: 151؛ باسورث، 1370: 115).

در همین زمینه چون به حجاج نوشتند که اسلام آوردن اهل ذمه، اسباب کاهش خراج و مالیات را شده است، لذا در پاسخ به‌تمامی والیان خود نوشت که تمام افرادی که از روستاها آمده‌اند از شهرها بیرون کنند. آورده‌اند که این مردمان از شهرها خارج می‌شدند و می‌گریستند و با فریاد و امحدا نمی‌دانستند به کدامین سو بروند (لمبتون، 1362: 73؛ صدیقی، 1372: 46). این شیوه فرمانروایی بر بلاد مفتوحه‌ای چون ایران که با نگرشی متعصبانه نیز همراه بود، نمی‌توانست موجب آرامش و راحتی مردمان باشد. بنابراین چنین نظامی، به دنبال اجرا و پیاده نمودن نظمی خواهد بود که بتواند مقاصد و اهداف عالی خود را تأمین سازد. این چنین شیوه‌های سیاسی و اجتماعی نشان از ناتوانی خلفا در اداره صحیح بلاد دوردستی چون ولایات ایران و عدم نظارت و کنترل ناصحیح بر آنها داشت. در حالی که در عصر عثمان، حتی می‌بینیم که در قبال حاکم

مرو که مبادرت به کشتار گروهی نموده بود او را مؤاخذه می‌نماید (یعقوبی، 1362: 193/2).

پس از نیمه قرن اول هجری و با تثبیت نظام دولت اموی، سیستم ظالمانه خصوصاً در قبال اقوام غیرعرب تشدید می‌شود. به‌نحوی که در اواخر قرن اول این شیوه، کاملاً غیرعادلانه و حتی ظالمانه و غیرقابل قبول می‌نماید. رویداد فتح بخارا از سوی عبیداً بن زیاد، نمونه‌هایی از این‌گونه ستم می‌باشد، که چون خاتون بخارا با سپاه اعراب به جنگ پرداخت، پس مجبور به تن دادن به مصالحه‌ای سنگین شد. عبیدالله فرمان داد تا حتی درختان را می‌کندند و دیه‌ها را خراب می‌کردند و اموال بسیاری را به غنیمت گرفتند. در این ماجرا حدود چهار هزار تن را نیز به اسارت خود درآورد تا به مصالحه و قبول آن تن در داد (نرشخی، 1363: 52؛ یعقوبی، 1381: 60؛ طبری، 1369: 2860/7؛ ابن اثیر، 1376: 2133/5).

شهر بخارا از جمله بلادی است که دچار وحشت، ویرانی، غارت و کشتار بسیاری در طی دوران اموی گردید که در نوع خود بی‌مثال و مانند است. آن‌گونه که از حوادث این شهر در عهد اسد ابن عبدالله القسری روایت می‌شود، مردی در این شهر دعوی ایمانی تازه به دین اسلام کرد. حاکم بخارا چون دعوت او را منافی با منافع خویش دید، طی نامه‌ای به اسد ابن عبدالله، او را فردی یاغی و گردنکش معرفی نموده و تقاضای یاری برای سرکوب او را کرد. پس نیروهای حاکم خراسان به کمک او آمدند. حاکم بخارا با کمک چنین نیروهایی بر سر و جان گروندگان به آن مرد پرداختند و درحالی که وامحمدا می‌گفتند و شهادت بر زبان جاری ساخته بودند، چهارصد تن از اینان را گردن زدند و به دار کشیدند و بسیاری دیگر از این گروندگان را به اسارت درآوردند (نرشخی، 1363: 82-83). در چنین احوالی پیاده کردن امنیت و نظم، کاری بس دشوار به نظر می‌رسد. مضافاً اینکه زمامداران اموی نیز هیچ حرمت و وجاهتی برای ایرانیان تازه‌مسلمان قائل نبودند. بنابراین سخن از امنیت توده‌های اجتماعی و استقرار نظم توسط زمامداران عرب در ایران که متکی بر تعصبات قومی و نژادی خویش بودند، کاری عبث و بیهوده به نظر می‌رسد. یکی از نمونه‌های مجسم شیوه‌های جابرانه که خط‌مشی او اساساً با هر نظم و قاعده‌ای مطابقت نمی‌نمود، وکیع بن ابی سود است که پس از قیثبه بن مسلم به زمامداری خراسان دست یافت. رفتار وکیع کاملاً بدوی و خشک بود.

وی در خطبه‌ای به مردم خراسان چنین گفت که: به خدا می‌کشم و به دار می‌زنم. تاریخ درباره او چنین روایت می‌کند که: وکیع همواره طشتی می‌طلبید و در آن بول می‌کرد درحالی‌که دیگران بدو چشم دوخته بودند (بلاذری، 1367: 592؛ طبری، 1369: 3920/9). وکیع قانون‌های شرعی و عرفی را برهم زد و حکومت خودمختارش که نتیجه آن تجاوز و تعدی است جایگزین قانون ساخت. وی در روزهای نخستین حکومتش، مردی را که متهم به شراب‌خواری بود اعدام کرد. به او گفتند: جزای شراب‌خواری تازیانه است نه اعدام. جواب داد که من با تازیانه مجازات نمی‌کنم بلکه با شمشیر مجازات می‌کنم (مهدی الخطیب، 1357: 30-31).

یکی دیگر از والیان اموی در خراسان امیه بن عبدالله از نزدیکان عبدالملک بن مروان اموی است. چون به حکومت خراسان دست یافت شروع به ریخت‌وپاش و حیف‌ومیل‌های بسیار کرد و به‌طعنه به خلیفه اموی تذکر داد که تمام عواید و درآمد این ولایت برای خرج مطبخ من هم کفایت نمی‌کند. وی به مردم بسیار تنگ می‌گرفت (زرین‌کوب، 1363: 36/2؛ صدیقی، 1372: 46). بنابراین در هنگامی که خلیفه‌ای چون عبدالملک اموی، طی فرمانی دستور می‌دهد تا از تمام ایرانیان نومسلمان جزیه دریافت کنند، دیگر نباید از کارگزاران این خلفا بیش از این انتظار داشت (یعقوبی، 1362: 2/269؛ طبری، 1369: 3666/8). بنابراین هدف اساسی چنین کارگرانی بیش از اینکه انتظام امور و پیاده کردن مصالح اجتماع اسلامی و مردم باشد، منافع شخصی و قبیله‌ای خویش بود. مثال دیگر هنگامی بود که عمر بن عبدالعزیز، یزید بن مهلب را از حکومت خراسان عزل کرد. پس از چندی او را در بصره یافتند و نزد عمر بردند. عمر به او گفت که من نامه‌ای از تو به سلیمان دیدم که در آن نوشته بودی که نزد تو بیست میلیون فراهم آمده است. پس آن مال کجاست؟ (یعقوبی، 1362: 2/262؛ طبری، 1369: 9/3956؛ ابن اثیر، 1376: 7/2873؛ اشپولر، 1354: 82).

3. آثار و پیامدهای نحوه عملکرد والیان اموی در ایران

تمام تلاش‌های زمامداران عرب در ایران متوجه حفظ منافع خلافت و کارگزاران عرب آن بوده است؛ بنابراین نباید تصور شود که تمایلات ایشان به نشر دین اسلام بوده است. اگر هدف آنها رونق اسلام بود نه غارت و چپاول توده‌های تازه‌مسلمان ایرانی، با برداشتن

خراج و کاهش سقف مالیات و برداشتن جزیه از نومسلمانان، وسیله و موجبات این پیشرفت را فراهم می‌ساختند. لذا دعوت مردم غیرمسلمان از سوی این ناشران منفعت جوی مسلمان، به هدف دستیابی به مقاصد از پیش تعیین شده که همان اقتدار سیاسی و اقتصادی خلافت بود انجام می‌پذیرفته است. رفتار حاکمانی چون ربیع بن زیاد بن انس والی سیستان در عهد عبدالله بن عامر که دعوت به نشر اسلام و دین پیامبر (ص) می‌کرد در همین راستاست. وی چون به محاصره شهر زرنج پرداخت، مرزبان زرنج شخصی را پیش او فرستاد تا مصالحه کنند. ربیع گفت تا یکی از اجساد کشتگان را بیاورند و بر زمین نهند و خود بر آن بنشیند و بر جسد دیگری تکیه زد و یارانش را نیز بر اجساد کشتگان دیگر همچنان بنشانید و تکیه داد. مرزبان زرنج چون این منظره را دید دچار هراس بسیار شد و سریعاً تن به مصالحه داد. زیرا که از این حادثه چندان وحشت کرده بود گویی که دیوان را دیده است (بلاذری، 1367: 549؛ تاریخ سیستان، 1366: 80؛ ابن اثیر، 1376: 1661/4).

چنین روندی از سوی والیان اموی نشانگر آن است که توسعه قلمروی امویان تنها بر سطحی زودگذر سیر می‌کرد و از هیچ زیربنا و عمقی برخوردار نبود. لذا اگر هم این حاکمان، ظاهراً به اداره حکومت نیز می‌پردازند، نتیجه‌ای جز عواید شخصی و منافع فردی اعراب را دنبال نمی‌کردند. همچنان که چون عبدالرحمن بن زیاد به حکومت خراسان از سوی معاویه در سال 56 هجری روانه شد، توانست اموال بسیاری را گرد آورد. لذا پس از چندی چون بازگشت، گفته بود که به اندازه‌ای مال با خود آورده‌ام که صد سال مرا به قرار روزی هزار درهم بس است (یعقوبی، 1362: 171/2؛ طبری، 1369: 2880/7). این‌گونه برخوردها و نحوه عملکرد زمامداران اموی در ایران، روند مخالفت و ناخشنودی نسبت به نحوه عمل والیان را روز بروز تشدید می‌کرد. بر این اساس قضایا به حدی رشد یافت که باوجود تلاش‌های امیرانی چون نصر بن سیار، آخرین والی اموی در خراسان؛ در آبادی وضع ولایت خراسان و تعقیب صلح و آرامش، ثمری حاصل نگردید و وی توفیقی نیافت (صدیقی، 1372: 61).

نحوه حکومت والیان اموی سبب گردید تا دعوت عباسیان علیه حاکمیت امویان روز بروز از نواحی و ولایات مختلف گسترش یابد و نهایتاً به قدرت‌یابی جنبش عباسیان و اضمحلال دولت امویان منجر گردید. عوامل اساسی چنین فروپاشی و مخالفت،

نارضایتی توده‌های ایرانی و رهبران مخالف اموی بودند. بنابراین اوضاع اجتماعی مردم ولایات ایران همچون ولایت خراسان در آغاز قرن دوم هجری کاملاً مهیای براندازی سلطه امویان و تأسیس خاندان تازه‌ای با شعار آل محمد (ص) بود. محمد بن علی امام عباسی، به داعیان خود سفارش می‌کرد تا به خراسان و شرق ایران روی آورند، زیرا هرروز بر تعداد مخالفان اموی در این ناحیه افزوده می‌گرد. همو در تصویر این مردم و استقبال از امواج مساعد عباسی ابراز می‌کند که این مردم استوار، چالاک، فسادناپذیر، رویین تن و ... می‌باشند (مقدسی، 1361: 427/2؛ طبری، 1369: 4223/10).

تداوم شورش و آشوب داخلی در ولایات ایران، با آغاز دعوت عباسیان همچنان صورت ادامه می‌یافت. عباسیان نیز اگرچه به سرپنجه اقتدار و توانایی ایرانیان به قدرت دست یافتند، اما هیچ‌گاه درصدد بهبود اوضاع و گسترش نظم و امنیت و عدالت و آرامش برنیامدند. این خاندان با دست یازیدن به تجملات و شوکت شاهی به تدریج روند مقتدرانه‌ای که در آن عناصر غیرعربی مجدداً تقبیح و مورد هتک حرمت واقع می‌شدند را در پیش گرفتند. ابومسلم خراسانی رهبر مخالفان ضد اموی که نقش مهمی را در براندازی خلافت شام ایفا نمود، خود در زمره‌ی نخستین قربانیان دستگاه خلافت نوپای عباسی درآمد. به تبع اقدامات ابومسلم خراسانی، یکرشته اعتراضات سیاسی، نظامی، دینی، در نواحی، خاصه شرقی قلمرو اسلامی سر برداشت که تبعات ناامنی و بی‌نظمی آن بسیار بیشتر از گذشته دیده می‌شد (دنیل، 1367: 22؛ پطروشفسکی، 1363: 68؛ علایی، 1375: 50).

شیوه اداره ولایات ایران در عهد عباسیان نیز همچون گذشته مبتنی بر ستم و اجحاف بر توده‌های مردم قرار گرفت، به حدی که آرام‌آرام از گوشه و کنار ولایات ایران نغمه‌های مخالف و حرکت‌های معترضانه رشد یافت. ناحیه طبرستان در شمال ایران که در عهد منصور عباسی به قلمرو عباسیان و سرزمین‌های اسلامی افزوده شده بود، پس از چندی شاهد جنبش‌ها و ناآرامی‌های فراگیر شد. در حوالی سال‌های 160 هجری این ناامنی به حدی رسید که مردم ناحیه‌ای از طبرستان به نام اومیدوارکوه از ظلم و تعدی کارگزاران خلیفه، به خدمت و نداد هرمز از بزرگان صاحب نفوذ منطقه شکایت بردند و به او وعده دادند که اگر زعامت و رهبری ایشان را بپذیرد، با وی همراهی کنند و بر ضد عامل خلیفه در منطقه بپا خیزند و بدین طریق از ستم و آزار اعراب رهایی یابند و او هم

به قدرتی که نیاکانش داشته‌اند بازگردد. پس ونداد هرمز هم روزی را جهت شورش مشخص نمود و در آن روز همه مردم طبرستان بر اعراب شوریدند و تمامی کارگزاران خلیفه و حتی گرایندگان به اسلام را کشتار کردند. این شورش به صورت‌های متنوع روایت شده است (دینوری، 1368: 427؛ طبری، 1369: 5111/12؛ اسحاق منجم، 1370: 71؛ صدیقی، 1372: 80).

بنابراین برخلاف دیدگاه کسانی که قرن اول و دوم را دو قرن سکوت نامیده‌اند (زرین کوب، 1356: 93)، آنچه از مطالعه متون و منابع تاریخی برمی‌آید حاکی از تلاش‌ها، نارضایتی‌ها و مبارزات گسترده مردمی به‌ویژه در مناطقی چون ولایات ایران است. لذا نه‌تنها قرن اول هجری را ولایات ایرانی در بستری از آرامش و امنیت سپری نکردند، بلکه با اعتراض بر دستگاه اموی و ساقط کردن آن، بازهم امید به دستیابی به امنیت و عدالت در ولایات ایران به نوبه‌ی کشیده شد. ایرانیان که تلاش داشتند با همراهی با خاندان آل عباس، به حقوق از دست‌رفته خود دست یابند، مجدداً در همان وضعیت نابسامان سیاسی، نظامی و اقتصادی و اجتماعی گذشته قرار گرفتند. قاعدتاً چنین فرآیندی هیچ نتیجه‌ای جز فرورفتن در لیب هرج و مرج نداشت. ولایات ایران دوباره دستخوش ناآرامی‌ها و بروز اغتشاشات عدیده از هر سوی می‌شدند و مدعیان عدالت‌خواهی از هر سوی سر برمی‌آوردند و با همراه ساختن توده‌های مردم که نظم و امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را می‌جستند، آنها را مستمسک خواسته‌های خویش می‌نمودند (دنیل، 1367: 136؛ زرین کوب، 1363: 49).

به گفته برخی از محققان، علت اساسی در موفقیت جنبش عباسیان، پشتیبانی روستائیان خراسان بود؛ زیرا که به دست داعیانی برانگیخته می‌شدند که از شور مذهبی و پیوند اعتقادات دینی اجتماعی ویژه‌ی غلات و گروه‌های وابسته بدان بهره‌گیری ناروا می‌کردند. با آنکه در میان اعتقادات اجتماعی و سیاسی انقلابیون بعضی نکات مشترک و همانند وجود داشت، ولی همواره کشاکشی میان انبوه مردم ناخشنود و اصلاح‌طلبان سیاسی که نسبتاً محافظه‌کار و توانگر بودند وجود داشت. این دو جناح اندک‌اندک از هم دور شدند و با قتل ابومسلم دامنه این اختلاف کشیده‌تر شد. چه در میان هواخواهان و چه با حکومت مرکزی (دنیل، 1367: 135). اگرچه حتی بروز این ناآرامی‌ها، پیش از قتل ابومسلم نیز امکان‌پذیر گردید و بسیاری از مردم که امید به خلاصی از رنج مروانیان

داشتند به رنج و ستم آل عباس گرفتار آمدند و به زودی اعلام انزجار و ناخرسندی کردند. بنابراین ابومسلم خراسانی مجبور به رفع غائله این شورش‌ها در نقاط مختلف گردید (حمزه اصفهانی، 1367: 199؛ یعقوبی، 1381: 65؛ نرشخی، 1363: 86؛ طبری، 1369: 4560/10؛ دینوری، 1368: 405؛ تاریخ سیستان، 1366: 134؛ مقدسی، 1372: 942/6-4).

نتیجه‌گیری

رهاورد حاکمیت کارگزاران اموی در ولایات ایران، جز تلخی ایام و از دست دادن حقوق حقه انسانی و اسلامی و جریحه‌دار شدن غرور ایرانیان چیزی به همراه نداشت. جامعه ایرانی با رجاء واثق به برپایی حکومتی آرمانی، پذیرای سلطه امویان شد؛ بنابراین ملت ایرانی در ابتدا خویش را در برابر یک ایدئولوژی و یا یک نژاد متعصب نمی‌دید، بلکه خویشان را در برابر مکتبی که قصد رهایی او از زیر سلطه و یوغ سلطنت ساسانی را داشت می‌دید. بر این اساس بود که مشتاقانه این فتح و حضور نومسلمانان عرب را برمی‌تافت و بدیشان تکریم و خضوع می‌نمود؛ اما هنگامی که عنصر خلافت اموی، برخلاف شعار نخستین به سوداگری در سیاست برآمد و قومیت ایرانی را به تمسخر موالی خطاب نمود و بسیاری از حقوق او را سلب کرد دیگر طاقت تحت سلطه ماندن نبود و مخالفت‌ها و مقاومت‌ها سر برداشت. بر این اساس قرن اول و دوم را نمی‌توان دو قرن سکوت نامید؛ زیرا که نارضایتی و مبارزات گسترده مردمی به‌ویژه در مناطقی چون ولایات ایران خاصه در ولایات شرقی را در پی داشت. لذا امید به دستیابی به امنیت در ولایات ایران به ناکامی کشیده شد و این درایت به وجود نیامد که بایستی میان عنصر عرب و حقیقت اسلام تفاوت قائل شد. چنانکه بازهم دستخوش خدعه دیگری از سلاله عشوه گران طنّاز عباسی شدند تا چند صباحی دیگر، سایه شوم ناامنی و بی‌عدالتی را بر بلاد و ولایات ایران پذیرا گردد؛ اما این مقصود چندان دیر نپایید تا ایرانیان اظهار وجود نمایند و با تکیه بر چنین تجربیات تلخی، تمهیدات مناسب برای تشکیل حکومت‌های مستقل ایرانی همچون آل سامان که احیاگر آمال ایرانیان بودند را فراهم کنند و تداوم پرثمر حضور پررنگ مردم ایرانی را جلوه‌گر باشند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین (1376)، تاریخ کامل، ترجمه سید محمدحسین روحانی، تهران، اساطیر.
- ابن اسفندیار (1370)، تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران، پدیده خاور.
- ابن بلخی (1363)، فارسنامه، به اهتمام گای لسترنج نیکلسون، تهران، دنیای کتاب.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (1369)، مقدمه، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ابن طقطقی، ابن طباطبا (1367)، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی.
- اسحاق بن حسین منجم (1370)، آکام المرجان، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد، به نشر.
- اشیپولر، برتولد (1364)، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه میراحمدی، تهران، علمی و فرهنگی، ج 2.
- اشیپولر، برتولد (1354)، جهان اسلام، ترجمه قمر آریان، تهران، امیرکبیر.
- باسورث، ادموند کلیفورد (1370)، تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا صفاریان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- بلاذری، احمدبن یحیی (1367)، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نقره.
- بیرونی، ابوریحان (1363)، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر.
- پطروشفسکی، ا. پ (1363)، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، ج 7، تهران، پیام.
- حتّی، فیلیپ خلیل (1366)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 2، تهران، آموزش انقلاب اسلامی.
- حسین، طه (1346)، آئینه اسلام، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج 4، تهران، شرکت انتشار.
- حمزه اصفهانی (1367)، تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء) ترجمه شعار، تهران، امیرکبیر.
- دنیل، التون (1367)، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، تهران، علمی و فرهنگی.
- دینوری، ابوحنیفه احمد (1368)، اخبارالطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی.
- زرین کوب، عبدالحسین (1356)، دو قرن سکوت، تهران، جاویدان.

- زرین کوب، عبدالحسین (1362): بامداد اسلام، چ 5، تهران، امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (و دیگران) (1363)، تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (1363)، تاریخ ایران بعد از اسلام، چ 4، تهران، امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (1363)، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، چ 4، تهران، امیرکبیر، ج 2.
- سرخوش کرتیس، وستا (1393)، برآمدن اسلام، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، مرکز.
- سید رضی (گردآورنده) (1368)، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، آموزش انقلاب اسلامی.
- شریعتی، علی (1369)، بازشناسی هویت ایرانی اسلامی (مجموعه آثار 27)، تهران، الهام.
- صدیقی، غلامحسین (1372)، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران، پاژنگ.
- طبری، محمد بن جریر (1369): تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- طقوش، محمدسهیل (1380)، دولت امویان، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- علایی حسینی، مهدی (1375): ابومسلم از واقعیت تا افسانه، مشهد، آستان قدس رضوی.
- علی، صالح احمد (1387)، مهاجرت قبایل عربی در صدر اسلام، ترجمه هادی انصاری، تهران، سمت.
- فرای، ریچارد نلسون (1363)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش.
- تاریخ سیستان (1366) ف به تصحیح محمدتقی بهار، به همت محمد رضانی، چ 2، تهران، کاله خاور.
- لمبتون، آ (1362)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، علمی و فرهنگی.
- محمدی اشتهاردی، محمد (1371)، ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مسعودی، علی بن حسین (1365)، التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.

- مسعودی، علی بن حسین (1365)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.
- مقدسی، مطهرین طاهر (1372)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ج 4-6.
- مقدسی، ابوعبدالله (1361)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی منزوی، تهران، مؤلفان و مترجمان ایران.
- ممتحن، حسینعلی (1381)، تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- ممتحن، حسینعلی (1368)، نهضت شعوبیه، ج 2، تهران، باورداران.
- مهدی الخطیب، عبدالله (1357)، حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی، تهران، توکا.
- نرشخی، ابوبکر (1363)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قبادی، تخلص محمدبن زفرین محمد، تهران، توس.
- هاوتینگ، جرال (1368)، امویان (نخستین دودمان حکومتگر در اسلام)، ترجمه عیسی عبدی، تهران، امیرکبیر.
- هروی، جواد (1382)، امام علی ع و ایران، مشهد، پژوهش توس.
- هروی، جواد (1392)، روزشمار تاریخ ایران از سقوط ساسانیان تا ظهور سامانیان، تهران، امیرکبیر.
- یعقوبی، احمد (1381)، البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی.
- یعقوبی، احمد (1362)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج 3، تهران، علمی و فرهنگی.